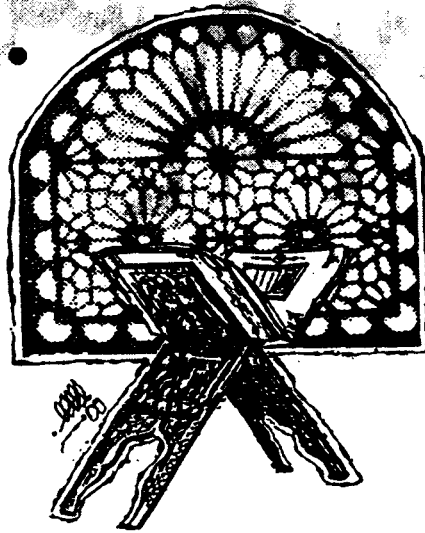


راز زدایی از پیام متن هرمنوتیک بولتمان و گستره راز زدایی در تفسیر متون دینی

● علیرضا قائمی‌نیا



اشاره:

مسئله اصلی که هرمنوتیک متون یا آن سروکار دارد فهم و تفسیر متون است. گرچه هرمنوتیک گام به گام و تدریجاً کار خود را به همه علوم انسانی گسترش داده است و حتی امروزه مباحثی از آن در بیرون از قلمرو تفسیر متون، از قبیل جامعه‌شناسی، روانشناسی، معرفت‌شناسی، فلسفه، سیاست و غیره نیز مطرح می‌شود، ولی اکثر مباحث آن با فهم و تفسیر متون ارتباط دارند.

از این رو، هرمنوتیک برای رشته‌هایی که با متون دینی سروکار دارند، اهمیت بسزایی دارد. متون دینی در ادیان مختلف پیام و یا پیام‌هایی برای مخاطبان خود دارند و وظیفه مفسران راز زدایی از این پیام‌ها و گشودن راز آنها است. هرمنوتیک نیز در این میان تلاش می‌کند تا راهی برای حل این مسأله بیابد.

تعبیر «راز متن» نکته جدیدی نیست که تنها هرمنوتیک بدان اشاره کرده باشد، بلکه مفسران رسمی متون دینی از سنت‌ها و ادیان مختلف از قدیم به این نکته اشاره کرده‌اند و متون دینی خود را اسرارآمیز دانسته‌اند. این نکته حتی در لابه‌لای سخنان مفسران قرآن کریم نیز به چشم می‌خورد.^(۱)

وقتی از «راز متن» سخن می‌گوییم به سطح و مقیاس خاصی از زبان نظر داریم. هر متنی از علایم و نمادهای زیبایی فراهم آمده است. نظریه پرداز معاصر «پل ریکور»^(۲) تحلیل‌های جذابی در این زمینه دارد. او معتقد است که متون تنها مقیاس و سطح زبان نیستند و زبان‌شناسان از سطوح و مقیاس‌های دیگری نیز سخن می‌گویند. آنها از واژه‌ها و جملات بحث می‌کنند. معناشناسی لغتی^(۳) به سطح و مقیاس واژه‌ها مربوط می‌شود. همچنین، زبان‌شناسان از جملات و بافت‌های گوناگونی که واژه‌ها در آنها قرار می‌گیرند و اختلاف این بافت‌ها بحث می‌کنند. این مقیاس و سطح غیر از سطح معناشناسی لغتی است و معناشناسی ساختاری^(۴) نام دارد^(۵)، متون به سطح و مقیاس سومی از زبان تعلق دارند که سطح هرمنوتیکی است. مسأله راز متن از این جهت مسأله‌ای هرمنوتیکی است و به تبیین هرمنوتیکی نیاز دارد.

متون دینی می‌خواهند پیامی را به مخاطبان خود انتقال دهند. مفسر نیز می‌خواهد از این پیام پرده بردارد و آن را بر مخاطبان مفهوم سازد. اما چرا این پیام به صورت راز در می‌آید و به تفسیر نیاز پیدا می‌کند؟ و هرمنوتیک معاصر چه پاسخی به این پرسش می‌دهد؟

هرمنوتیک کلامی^(۶) بولتمان، پاسخ خاصی برای این مسأله پیش کشیده است که قصد دارم در این مقاله به شرح و بررسی آن بپردازم. پیش از بیان نظر بولتمان مقدمه‌ای را که ریکور برای ورود به نظر او بیان کرده به اختصار می‌آورم. این مقدمه اشاره به خاستگاه‌های مسأله هرمنوتیک در مسیحیت است.

مسأله هرمنوتیک در مسیحیت

چرا در مسیحیت مسأله هرمنوتیک مطرح شد؟ در

مسیحیت همواره مسأله هرمنوتیک مطرح بوده است، زیرا مسیحیت گونه‌ای پیام و اعلان (Proclamation) برای یهودیان داشت. این پیام از طریق مکتوباتی، یعنی از طریق متون مقدس دست به دست به مسیحیان امروزی رسیده است. آنگونه که از متون مقدس مسیحیان استفاده می‌شود، پیام اصلی مسیحیت در این باره آن است که خدا در حضرت مسیح به صورت خاصی برای بشر تجلی کرده است. این پیام اصلی مسیحیت که از طریق متون به دیگران رسیده، باید با همان قوت اصلی که برای مسیحیان اولیه وجود داشته، زنده نگه داشته شود. از این نظر، هرمنوتیک مسیحی رابطه یگانه میان متون مقدس و پیامی که مدلول آنها است را مورد بحث و بررسی قرار داده است.

رابطه مکتوبات با این پیام و رابطه این پیام با واقعه مسیحیت و معنای آن پیام، موضوع اصلی هرمنوتیک مسیحی بوده است.^(۷) ولی این نکته در خور توجه است که این روابط، یعنی رابطه متون با پیام و نیز رابطه پیام با واقعه مسیحیت، که معنای آن پیام است، همواره از طریق مجموعه‌ای از تفاسیر ظاهر شده‌اند. ظهور و بروز این تفاسیر در حقیقت سرگذشت هرمنوتیک در مسیحیت را نشان می‌دهد. ویژگی‌های موقعیت هرمنوتیکی مسیحیت تا عصر ما در پرده‌ای از ابهام فرو رفته بود و تنها اندیشمندان دوره مدرن از این ویژگی‌ها پرده برداشتند، لذا مسأله هرمنوتیک در مسیحیت را باید مسأله‌ای نوین به شمار آورد، چرا که نقشه موقعیت آن تنها در دوره مدرن بطور کامل ترسیم شد.^(۸)

«پل ریکور» نقشه موقعیت هرمنوتیکی مسیحیت را به شیوه‌ای نظاممند و تاریخی در سه مرحله، ترسیم می‌کند. این سه مرحله به طور متوالی و پی در پی مطرح شده‌اند. هر چند به طور ضمنی و هم‌زمان مطرح بوده‌اند. مسأله هرمنوتیک در مرحله اول از پرسشی برخاسته است که اذهان مسیحیان اولیه را به خود مشغول داشته بود و حتی در عصر جنبش اصلاحات در صدر مباحث قرار داشت. پرسش مذکور این بود که چه رابطه‌ای میان دو عهد، یعنی عهد عتیق و عهد جدید وجود دارد؟ کتاب مقدس از دو عهد عتیق و

جدید تشکیل یافته است و ارتباط این دو، بحثی هرمنوتیکی را می‌طلبیده است. اگر از منظر تاریخی به این مسأله بنگریم؛ در حقیقت دو متن مقدس در کار نبوده، بلکه یک متن مقدس و یک واقعه در کار بوده است. عهد عتیق متنی بود که در تاریخ حیات آن، واقعه مسیحیت رخ داده است و وقوع همین واقعه متن مقدس یهودیان را عتیق و باستانی کرده است. عهد جدید جایگزین عهد عتیق نمی‌شود، بلکه رابطه مبهمی با آن دارد که به تفسیر نیازمند است.^(۹)

در مرحله دوم، خاستگاه مسأله هرمنوتیک در مسیحیت را باید در سخنان «پولس» جستجو کرد، گرچه نظر او با نظر بولتمان به شکوفایی کامل رسیده است. بولتمان می‌گوید که تفسیر کتاب مقدس و تفسیر زندگی به طور متقابل جرح و تعدیل می‌یابند و با یکدیگر وفق داده می‌شوند. پولس زمانی که می‌گفت مخاطب پیام مسیحیت باید در پرتو مصائب و رستاخیز مسیح، فراز و نشیب‌های زندگی خود را تفسیر و رمزگشایی کند، همین نکته را در نظر داشت. مرگ و رستاخیز مسیح از طریق انعطاف‌پذیری تفسیر وجود بشری، تفاسیر جدیدی می‌یابند.

در اینجا «دور هرمنوتیکی» میان معنای مصائب، مرگ و رستاخیز حضرت مسیح، و معنای وجود در کار است که به طور متقابل از یکدیگر رمزگشایی می‌کنند. ما براساس فهمی که از مصائب حضرت مسیح داریم به سراغ زندگی و وجود خود می‌رویم و آن را تفسیر می‌کنیم و سپس براساس تفسیر خود از زندگی و وجود باز می‌گردیم و در تفسیر مصائب حضرت مسیح تجدید نظر می‌کنیم.^(۱۰)

متون دینی از این نظر گنج بی‌پایانی هستند که اندیشه آدمی را درباره هر چیزی بر می‌انگیزند. وظیفه هرمنوتیک در این مرحله، گسترش دادن فهم متن تا آنجا است که این فهم با تفسیری جامع از وجود و واقعیت در قالب دستگاه مسیحیت، یکسان و برابر شود. در نتیجه، فهم و تفسیر متن دینی ابزاری برای درک هستی و واقعیت می‌شود.

در مرحله سوم، خاستگاه مسأله هرمنوتیک کاملاً نوین می‌نماید و تا زمانی که روش‌های انتقادی علوم دنیوی در

تفسیر کتاب مقدس به کار گرفته نشده بودند از آن خبری نبود. پیام مسیحیت در قالب داستان‌ها و متونی مطرح شده است و ما این پیام را تنها از راه تفسیر به مدد علوم و روش‌های انتقادی می‌توانیم به دست بیاوریم. از این نظر، عهد جدید نیز متعلق تفسیر قرار می‌گیرد و وظیفه هرمنوتیک پرده برداشتن از پیام آن است. هرمنوتیک نه تنها باید از ارتباط عهد جدید با عهد قدیم بحث کند، بلکه در فهم عهد جدید نیز نقش دارد. مسأله هرمنوتیک به این معنا محصول مدرنیته است، چرا که از واکنش علوم انتقادی از قبیل لغت و تاریخ و غیره نسبت به متون مقدس پدید آمده است.^(۱۱)

هرمنوتیک به این صورت سوم که در مدرنیته مطرح شده اصلی را در بر دارد که بولتمان آن را «اسطوره زدایی» demythologization می‌نامد. به نظر بولتمان کتاب مقدس پیامی دارد که مفسر باید آن را به دست آورد. این پیام در قالب زبان اسطوره‌ای بیان شده و حجاب اسطوره، بر تن دارد و این حجاب پیام را در هاله‌ای از ابهام قرار داده و آن را رازآلود ساخته است. از این رو، مفسر باید حجاب از آن برگیرد و راز زدایی کند.^(۱۲) اشاره‌ای به نظر ریکور درباره متن و مقایسه نظر بولتمان با آن می‌تواند در ایضاح نظر او مفید باشد.

ریکور متن را اثری از گفتار می‌داند. هر متنی پیامی دارد که در شرایط و ظروف خاص زمانی و مکانی به مخاطبان خاصی القا شده است. متن اثری کتبی است و صرفاً تثبیت گفتار نیست، بلکه همراه با عمل تثبیت ویژگی‌هایی را نیز می‌یابد. فرض کنید شما به سخنانی گوش می‌دهید و سپس آن را یادداشت می‌کنید. با این عمل، شما گفتار را تثبیت می‌کنید، ولی متنی که نگاشته‌اید، از ظروف و شرایط شکل گفتاری‌اش فاصله گرفته و با آن تفاوت‌هایی پیدا کرده است. متن از سه جهت با شکل گفتاری‌اش تفاوت پیدا کرده است: اولاً، در گفتار، گوینده‌ای در کار است که خود، سخن می‌گوید اما بعد از عمل نگارش متن و تثبیت آن، دیگر گوینده‌ای در میان نیست. بنابراین متن از گوینده، فاصله زمانی گرفته است. ثانیاً، در گفتار، مخاطبان شفاهی طرف



گفتگو بوده‌اند و گوینده مستقیماً با آنها ارتباط برقرار می‌کرده است. اما با عمل تثبیت، این مخاطبان غایب شده‌اند. لذا متن از مخاطبان شفاهی نیز فاصله زمانی گرفته است. ثالثاً، گفتار در شرایط و موقعیتی خاص رخ داده است. با عمل تثبیت، متن از شرایط و موقعیت اصلی گفتار فاصله گرفته است. خلاصه آنکه، در متن نسبت به گفتار سه نوع فاصله‌گیری زمانی؛ یعنی فاصله‌گیری از مؤلف، فاصله‌گیری از مخاطبان شفاهی و فاصله‌گیری از شرایط و موقعیت اصلی وجود دارد. (۱۳)

به نظر بولتمان فاصله‌گیری متون دینی از گفتار مشکلی را برای بشر نوین به بار آورده است. عهد جدید برای مخاطبان شفاهی خاصی بوده و آن مخاطبان جهان‌بینی خاصی داشته‌اند. مخاطب امروزی عهد جدید، یعنی بشر نوین جهان‌بینی دیگری دارد و به کلی از جهان‌بینی مخاطبان شفاهی عهد جدید دست شسته است. جهان‌بینی خاص مخاطبان شفاهی جزو مختصات فکری آنان بوده است و بشر نوین مختصات فکری جدیدی دارد. بنابراین، تفسیر عهد جدید باید به گونه‌ای باشد که آن را از مختصات فکری قدیمی به مختصات فکری بشر نوین انتقال دهد، چراکه این دو نوع مختصات با یکدیگر همخوانی ندارند.

ناهمخوانی جهان‌بینی اسطوره‌ای با جهان‌بینی

علمی نوین: بولتمان در ابتدای مقاله مشهورش، «عهد جدید و اسطوره‌شناسی»، به طرز بدیعی به شرح این ناهمخوانی همت گمارده است. به نظر او، در عهد جدید باورهایی به چشم می‌خورند که امروزه نه تنها علما و دانشمندان آنها را نمی‌پذیرند، بلکه باور به آنها را غیر معقول می‌دانند. پیام مسیحیت در عهد جدید در قالب «دستگاه جهان‌شناختی» (۱۴) آمده است، که انسان جدید دیگر آن را نمی‌پذیرد و به جای آن دستگاه دیگری را پیش کشیده است. او جهان‌شناسی عهد جدید را «جهان‌بینی اسطوره‌ای» (۱۵) و جهان‌شناسی انسان جدید را «جهان‌بینی نوین علمی» (۱۶) می‌نامد. (۱۷) جهان‌شناسی عهد جدید اسطوره‌ای است و بر طبق آن جهان ساختاری سه طبقه دارد که زمین در مرکز آن،

بهشت در بالا و دوزخ در پایین است. بهشت منزلگاه خدا و موجودات ملکوتی و دوزخ محل درد و عذاب است. در این جهان‌شناسی زمین صرفاً صحنه حوادث طبیعی و روزمره نیست، بلکه از یک سو، صحنه فعالیت خدا و ملائکه، و از سوی دیگر، صحنه فعالیت ابلیس و شیاطین است. نیروهای فوق طبیعی در امور طبیعی و در تفکر انسان و اراده و افعالش دخالت می‌کنند. زندگی این مخلوق الهی معرکه نزاع خدا و شیطان است. گاهی ارواح خبیثه و شیاطین، و گاهی نیز خدا، او را به تصرف خود در می‌آورد. (۱۸)

بولتمان در مقاله «دربارۀ مسأله اسطوره زدایی» درباره اسطوره توضیحاتی داده است. او اسطوره را به معنایی به کار می‌برد که معمولاً در علوم دینی و تاریخ به کار می‌رود. اسطوره حادثه‌ای است که در آن نیروهای فراطبیعی و فرانسائی فعالیت دارند، تفکر اسطوره‌ای در مقابل تفکر

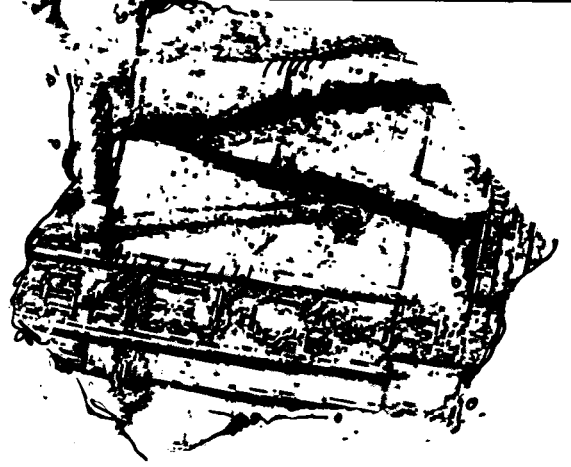


طبیعی در می‌آید و موجب وقوع حادثه‌ای می‌شود. و یا درباره‌ی خدا به شیوه‌ای بحث می‌کند که گویی از یک انسان سخن می‌گوید. (۲۳) این گونه امور را نمی‌توان مقصود و مراد اصلی اسطوره دانست، و چنانکه گفتیم جهان‌بینی علمی نوین آنها را نمی‌پذیرد. اسطوره‌زدایی نیز روشی برای رسیدن به مراد اصلی اسطوره است.

اسطوره‌زدایی و راز زدایی: در اسطوره میان حجاب‌ها و گوهر باید فرق گذاشت. گوهر همان مراد اصلی است که حجاب‌هایی مانند عینیت بخشی و سخن گفتن به شیوه‌ای نارسا، آن را در بر گرفته است. اسطوره‌زدایی برگرفتن و کنار زدن این حجاب‌ها برای رسیدن به آن گوهر است؛ یعنی رسیدن به پیام متن است. مراد اصلی اسطوره، سخن گفتن از وجود انسان است به نحوی که بر پایه‌ی امور فراطبیعی استوار گشته و به آنها مقید شده است. در حقیقت، اسطوره‌زدایی اقدامی سلبی ایجابی را در بر دارد. در نگاه نخست، اسطوره‌زدایی اقدامی کاملاً سلبی است که می‌خواهد لباس اسطوره‌ای را از تن پیام مسیحیت کنار نهد. این روش ما را از جهان‌بینی اسطوره‌ای، که پیام در قالب آن بیان شده، آگاه می‌سازد و مانع منحرف شدن توجه ما از پیام و مقصود اصلی اسطوره به این جهان‌بینی و لباس اسطوره‌ای می‌شود. اما در نگاهی دیگر، اسطوره‌زدایی اقدامی ایجابی نیز هست. این روش با کنار نهادن حجاب اسطوره به پایان نمی‌رسد، بلکه با کنار نهادن این حجاب، پیام اسطوره و مقصود اصلی آن نیز برملا می‌شود و این جنبه‌ی ایجابی اسطوره‌زدایی است. از این لحاظ، اسطوره‌زدایی تفسیر وجودی است؛ به این

علمی قرار دارد و بر طبق آن، جهان و حوادث آن نسبت به دخالت نیروهای فراطبیعی گشوده و باز (۱۹) هستند. به همین دلیل تفکر اسطوره‌ای از دیدگاه تفکر علمی مملو از خلأها و شکاف‌های پرنشدنی است، چرا که در تفکر علمی، بر خلاف تفکر اسطوره‌ای، جهان نسبت به دخالت نیروهای فراطبیعی، بسته (۲۰) است. در تفکر اسطوره‌ای نه تنها جهان، بلکه حیات شخصی انسان‌ها نیز صحنه‌ی فعالیت نیروهای فراطبیعی است. (۲۱)

تفکر اسطوره‌ای همانند تفکر علمی عینیت بخش (۲۲) است و همین امر موجب می‌شود که مراد واقعی از اسطوره، مستور و پنهان بماند. اسطوره به گونه‌ای سخن می‌گوید که جهان و حیات بشر را پر از معماها و رازها نشان می‌دهد، درباره‌ی دخالت خدا و نیروهای فراطبیعی که وابسته به آنها هستیم، در طبیعت تصاویری جامع به دست می‌دهد. به گونه‌ای سخن می‌گوید که واقعاً مکانی بالاتر از زمین از لحاظ مکانی وجود دارد که نیروهای فراطبیعی در آنجا اقامت دارند و پایین‌تر از آن مکانی هست که دوزخ در آن قرار دارد. همچنین، اسطوره به شیوه‌ای نارسا و ناقص درباره‌ی نیروهای فوق طبیعی سخن می‌گوید که آنها را مانند نیروهای طبیعی و در ردیف آنها قرار می‌دهد. به عنوان نمونه، وقتی معجزه‌ای را بیان می‌کند، به این شیوه سخن می‌گوید که موجود فراطبیعی ناگهان در زنجیره‌ی علت‌های



معنا که از مقصود و مراد اصلی اسطوره که سخنی درباره وجود انسان است، پرده بر می‌دارد. (۲۴)

پوسته و حجاب‌های اسطوره‌ای در حقیقت موجب شده که پیام و مراد اصلی رازآلود شود و از این رو، اسطوره زدایی با راز زدایی همراه است، ولی تفاوت اندکی نیز با آن دارد. راز تفاوت را باید در تفکیک جنبه سلبی اسطوره‌زدایی از جنبه ایجابی آن جست. با کنار نهادن پوسته و حجاب‌های اسطوره‌ای که در کارکرد سلبی، اسطوره‌زدایی صورت می‌گیرد و راز آلود بودن پیام نیز زدوده می‌شود، و در واقع جنبه سلبی با راز زدایی همراه است. لیکن اسطوره‌زدایی گامی فراتر از راز زدایی می‌رود و به تفسیر وجودی نیز می‌پردازد. به عبارت دیگر، اسطوره‌زدایی هم پرده کاذب را از پیام اصلی بر می‌دارد و هم به تفسیر وجودی آن می‌پردازد و برای فهم عمیق آن تلاش می‌کند. اما راز زدایی تنها در کارکرد سلبی صورت می‌گیرد.

دور فهم و ایمان در اسطوره‌زدایی: هنگامیکه مفسر با زبان اسطوره‌ای مواجه می‌شود، می‌داند که حجاب اسطوره‌ای کاذب و ناخوشایند است، و باید به دنبال مراد اصلی آن بگردد. جستجوی مفسر برای فهم، به خاطر ایمان او به متن صورت می‌گیرد. در این مورد دور هرمنوتیکی ظاهر می‌شود؛ مفسر برای اینکه بفهمد، باید ایمان بیاورد، در صورتی که فهم پیام برای ایمان آوردن ضروری است. بیان دور این است که مفسر می‌خواهد آنچه را که متن می‌گوید، بفهمد و برای اینکه بفهمد، باید به آنچه که متن می‌گوید ایمان داشته باشد، اما آنچه که متن می‌گوید در جایی غیر از متن نیامده است. بنابراین، برای اینکه به سخن متن ایمان بیاورد آن را نخست باید بفهمد. (۲۵)

بولتمان در این سخن تا حدی با «کارل بارت karl

Barth» وفاق دارد. به قول بارت: «فهم در سیطره متعلق ایمان است». بولتمان نیز به تقدم متعلق ایمان بر فهم اذعان دارد، ولی تفاوت او با بارت در این است که می‌گوید این تقدم در مرحله تفسیر و فهم متن، تنها به این صورت تحقق می‌یابد که برای فهم باید ایمان بیاوریم و متعلق ایمان نیز از طریق فهم متن به دست می‌آید و دور هرمنوتیکی در واقع میان فهم و ایمان در کار است. (۲۶)

عناصر جهان‌شناسی اسطوره‌ای: بر طبق توصیفی که بولتمان از جهان‌شناسی اسطوره‌ای ارائه می‌دهد این جهان‌شناسی مجموعه‌ای از باورها است که یا باید همه را پذیرفت و یا همه را کنار نهاد. لیکن علوم نوین بر شق اخیر مهر تأیید می‌نهند. ما در جهان‌بینی عهد جدید چهار عنصر متمایز را تشخیص می‌دهیم، که چنین جهان‌شناسی را پدید آورده‌اند، و در جهان‌شناسی نوین مقبول نیستند. این عناصر عبارتند از: جهان سه طبقه، مفهوم خاصی از علیت که در معجزات عهد جدید به چشم می‌خورد، دخالت روانی و آخرت شناسی. (۲۷)

پیش از آن که به توضیح این عناصر بپردازم باید به نقشی که مفهوم جهان‌شناسی اسطوره‌ای در اندیشه بولتمان دارد، اشاره کنم. کارکرد این مفهوم در هرمنوتیک بولتمان این است که او را در این نکته یاری می‌رساند که باورهای عهد جدید را به صورت یک دو شقی «این ... یا آن...» مطرح کند. بسیاری از مسیحیان امروزه بر این باورند که برخی از باورهای پولس مثلاً قابل قبول نیست، اما امروزه برخی از آنها را بدون هیچ تجدید نظری باید پذیرفت.



آنها برخی از باورهای عهد جدید را طرد می‌کنند و برخی دیگر را می‌پذیرند. مثلاً می‌گویند این باور را که حضرت عیسی پسر خداست و به خاطر گناهان ما به صلیب کشیده شد و بعد از مرگ زنده شد و غیره را باید بی‌هیچ چون و چرایی پذیرفت. بولتمان در مقابل می‌گوید که ما نمی‌توانیم در مورد باورهای عهد جدید گزینشی عمل کنیم، یعنی برخی را انتخاب کنیم و آنها را با تبصره و بر حسب مورد صحیح بدانیم.

رویکرد گزینشی و تبصره‌ای (موردی) ad hoc نسبت به عهد جدید امکان‌پذیر نیست. زیرا بر طبق جهان‌بینی عهد جدید این باورها از یکدیگر مستقل نیستند، بلکه در بُن و اساس آنها دستگامی عام از باورها، راجع به جهان قرار دارد. هر یک از باورهای خاص در عهد جدید به گونه‌ای ضرورت منطقی، مستلزم این دستگام هستند. اگر از این دستگام چشم‌پوشیم باید آن باورها را نیز کنار بگذاریم. بنابراین، با یک دو شقی مواجه هستیم، یا باید همه این باورها را با دستگامی که در بُن آنها قرار دارد یک جا بپذیریم و یا همه را کنار بگذاریم. (۲۸) لذا او می‌گوید:

«ما نمی‌توانیم پیام بشارت را با انتخاب برخی از بخش‌های آن و کنار نهادن دیگر بخش‌ها نجات دهیم... نگرش اسطوره‌ای را به صورت کامل یا باید بپذیریم و یا رد کنیم.» (۲۹)

با کنار نهادن این جهان‌شناسی با باورهای خاص، تفسیر وجودی ضروری می‌نماید، جهان‌شناسی اسطوره‌ای امر عرضی است. مخاطبان تاریخی عهد جدید به این جهان‌شناسی باور داشتند. از این رو، پیام در قالب این جهان‌شناسی برای آنها بیان شده است. ولی انسان جدید این جهان‌شناسی را نمی‌تواند بپذیرد. بنابراین، تنها راهی که برای رسیدن به پیام متن وجود دارد، تفسیر وجودی است. بولتمان در این نکته تحت تاثیر اگزیزستانسیالیسم هایدگر است و میان اگزیزستانسیالیسم و جهان‌بینی اسطوره‌ای تعارضی می‌یابد. رفع تعارض بدین‌گونه امکان‌پذیر است که صورت اسطوره‌ای؛ یعنی جهان‌شناسی اسطوره‌ای را طرد کنیم و معنای اصلی عهد جدید را به دست بیاوریم، معنایی

که پس از طرد جهان‌شناسی اسطوره‌ای بر جای می‌ماند، معنای باقیمانده فهمی از خویشتن است که در پیام آمده است و هدف از تفسیر وجودی رسیدن به چنین فهمی است. ایمان باید از چنگال هر نوع جهان‌بینی که به زبان عینی بیان شده، رها شود، خواه این جهان‌بینی اسطوره‌ای باشد و خواه علمی. تعارض میان جهان‌بینی اسطوره‌ای و تفسیر وجودی، دلیل بر این است که ایمان هنوز بر حسب واژگان در خور، بیان نشده است. (۳۰)

اینک به بحث در مورد هر یک از عناصر جهان‌شناسی اسطوره‌ای می‌پردازیم:

۱- **جهان سه طبقه:** یکی از عناصر جهان‌شناسی اسطوره‌ای که در بُن باورهای خاص عهد جدید قرار دارد؛ جهان سه طبقه است. به نظر بولتمان پشتوانه هر باور سنتی به بهشت و دوباره زنده شدن مردگان، این فرض است که جهان ساختاری سه طبقه دارد. اعتقاد به صعود ارواح به بهشت و یا سقوط آنها به جهنم و نیز باور به اینکه پسر انسان Son of Man سوار بر ابرها از ملکوت می‌آید و مردگان برمی‌خیزند. بر پایه چنین فرضی استوار شده‌اند. (۳۱)

در مورد اینکه آیا واقعاً نویسندگان عهد جدید به چنین جهانی اعتقاد داشتند یا خیر، وفاق وجود ندارد. ولی این پرسش مطرح می‌شود که آیا سخن بولتمان صحیح است که اگر به جهان سه طبقه باور نداشته باشیم، باور به بهشت و زنده شدن مردگان امکان‌پذیر نخواهد بود؟

در نظر او این جهان‌بینی اسطوره‌ای ما را ملزم می‌کند که یکی از دو شق را بپذیریم؛ یا به جهان سه طبقه باور داشته باشیم و یا به تفسیر وجودی که عینی بودن زبان اسطوره و در نتیجه، باور به بهشت و زنده شدن مردگان را کنار می‌گذارد، روی بیاوریم. بولتمان به وضوح باور به زنده شدن مردگان را با چگونگی وقوع آن یکی می‌گیرد. (چگونگی وقوع ظاهراً در رساله اول پولس به تسالونیکیان آمده است).

ولی می‌توان باور به زنده شدن مردگان را بدون التزام به چگونگی وقوع آن پذیرفت و در خود عهد جدید، چندان

التزامی به این چگونگی وجود ندارد.

باور به زنده شدن آن قدر انعطاف پذیر است که با باور به وجود جهانی بدون سه طبقه همخوان باشد و با باور نوین درباره جهان؛ یعنی جهانی در حال گسترش از هر جهت سازگار است. (۳۲)

۲- معجزات: در عهد جدید از معجزات بیشماری سخن به میان آمده است. به عنوان مثال، حضرت عیسی مریضان را شفا می دهد، افراد نابینا را بینا و مردگان را زنده می سازد. در تمام این معجزات دو نکته مشهود است: اولاً، این حوادث غیر عادی هستند، به این معنا که با اشاره به علل طبیعی نمی توان آنها را تبیین کرد و ثانیاً، این حوادث از این جهت که غیر عادی و شگفت انگیز هستند به عنوان شواهدی بر قدرت حضرت مسیح به شمار آمده اند.

به نظر بولتمان جهان بینی علمی نوین به گونه ای است که جایی برای باور به چنین حوادثی باقی نمی گذارد. در این جهان بینی هر حادثه ای که بر حسب قوانین طبیعت قابل تبیین نباشد، قابل فهم نیست. ویژگی بنیادی اندیشه بشر درباره جهان این است که آن را به صورت دستگاه بسته ای از علل و معالیل تصور می کند و هر حادثه ای را که در جهان رخ می دهد، باید بر حسب اطلاعات قبلی مان درباره جهان تبیین کنیم. (۳۳) این نکته شایان توجه است که عدم امکان معجزات که بولتمان سخت بدان معتقد است از علوم نوین بر نمی آید و صرفاً بر فلسفه ای خاص راجع به جهان و بر مفهوم خاصی از علت استوار شده است. بولتمان منکر وجود علل فوق طبیعی است، ولی اگر او حتی تمام موارد علت را بررسی کرده باشد و به موردی بر نخورده باشد که علتی فوق طبیعی مانند خدا برای تبیین پدیده مورد نظر لازم باشد، باز نمی تواند وجود علل فوق طبیعی مانند خدا را انکار کند، زیرا اولاً، علت بودن خدا و دیگر علل فوق طبیعی به این معنا نیست که علل طبیعی از کار افتاده اند و هیچ تبیین طبیعی در کار نیست. به بیان دقیق، علل فوق طبیعی در عرض علل طبیعی نیستند، بلکه در طول آنها هستند. علل فوق طبیعی نیز از طریق علل طبیعی در جهان مادی دخل و تصرف می کنند. ثانیاً استقرای بولتمان نشان

می دهد که در گذشته ای دور و یا در آینده دخالت معجزه آسای علل فوق طبیعی صورت نگرفته و نخواهد گرفت. استقراء تنها نشان نمی دهد که در زمان استقراء چنین امری به وقوع نپیوسته است. بنابراین، عدم امکان معجزات، پیامد علم نوین نیست، بلکه از فلسفه ای خاص برآمده است که بولتمان دل در گرو آن دارد. در مقابل، تبیین های فلسفی دیگری در کارند که با وقوع معجزات سازگارند و با علوم نوین در تعارض نیستند. (۳۴)

۳- دخالت روانی: به نظر بولتمان اندیشه مدرن، انسان را یک کل در نظر می گیرد که به تنهایی بار مسئولیت احساسات، اندیشه ها و خواسته هایش را به دوش می کشد. این تصویر نوین از انسان با تصویر عهد جدید از او در تعارض است. بر طبق عهد جدید، سرشت آدمی به گونه ای است که او را در معرض نیروهای بیرونی قرار می دهد. به عنوان مثال، روح القدس نیرویی است که افعال و اندیشه های بشر را در کنترل خود دارد. همچنین باور به عشاء ربانی و تأثیر آن، باور به تأثیر نیرویی روحانی از طریق وسایط مادی مانند آب و شراب را در بر دارد. بنابراین، عهد جدید به گونه ای در مورد روح القدس و عشاء ربانی سخن می گوید که برای انسان مدرن کاملاً نامعقول می نماید. (۳۵)

در نقد این فقره از سخن بولتمان باید به این نکته توجه کرد که او این نظریه را مستقیماً از عهد جدید به دست نیاورده، بلکه آن را از سخنان پولس درباره روح القدس استنباط کرده است. همچنین، او از سخنان پولس در این باره که علت بیماری و مرگ قرنیتان عدم پذیرش عشاء ربانی از سوی آنها بوده، این نتیجه را به دست می آورد که به نظر پولس تأثیر آیین عشاء ربانی بر وجود رابطه ای علی میان غذای مادی (آب و نان و شیرینی) و وضعیت روحانی و جسمانی فرد مؤمن به مسیحیت متکی است. برداشتی که بولتمان از سخنان پولس دارد تنها برداشت ممکن نیست، و برخی این سخنان را چنین تفسیر کرده اند که خدا قرنیتان را به خاطر سوء استفاده از آیین عشاء ربانی با مبتلا کردن آنها



جهان و سرگذشت همگانی و جهان و سرگذشت شخصی در کار است به چنین تفسیر تصنعی روی آورده است. تفسیر بولتمان در این مورد نیز تنها تفسیر ممکن نیست و تفسیر دیگری می‌توان کرد که با عهد جدید همخوان است. به عنوان نمونه، می‌توانیم بپذیریم کلیسای اولیه در اعتقاد به قریب‌الوقوع بودن این حادثه بر خطا بوده، ولی باز دست از عینی بودن آخرت‌شناسی عهد جدید بر نداریم و بر این اعتقاد باشیم که بالاخره روزی، هر چند در آینده‌ای بسیار دور، این حادثه به وقوع خواهد پیوست، جهان‌بینی نوین هیچ سخنی در رد این برداشت، ندارد و شاید با آن سازگارتر نیز باشد. عهد جدید انسان را به امید وجود داشتن چنین روزی فرا خوانده است و هر برداشتی از آخرت‌شناسی عهد جدید باید به این عنصر امید و انتظار تکیه زده باشد، اما در آخرت‌شناسی بولتمان از این عنصر خبری نیست. (۴۱)

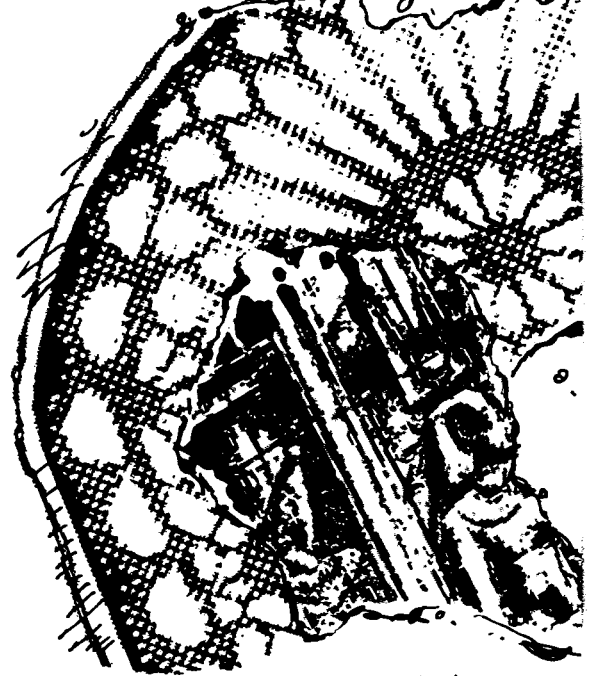
ارزیابی نهایی برنامهٔ هرمنوتیکی بولتمان

بولتمان در برنامهٔ هرمنوتیکی‌اش که اسطوره‌زدایی است، مفهوم جهان‌بینی اسطوره‌ای را به عنوان ترفندی برای توضیح و حذف باورهای نهفته در عهد جدید به کار می‌گیرد. ما در توضیح عناصر این جهان‌بینی از نظر بولتمان نشان دادیم که بر خلاف اعتقاد او، اسطوره‌زدایی نه تنها یگانه راه فهم و تفسیر عهد جدید نیست، بلکه تفسیرهای دیگری که با این عناصر مطرح شده‌اند با عهد جدید همخوانی بیشتری دارند. روشی که بولتمان در تفسیر عهد جدید به کار می‌گیرد روشی حذفی است. به عبارت دیگر، او در هر موردی که با چنین باورهایی روبرو می‌شود، به جای اینکه آنها را تفسیر کند حذف می‌کند. پرسشی در مورد این روش مطرح می‌شود. آیا تعارض جهان‌بینی نوین با جهان‌بینی اسطوره‌ای، واقعاً بولتمان را به سوی اسطوره‌زدایی سوق داده، یا عامل دیگری در کار بوده است؟ چنانکه قبلاً توضیح دادیم میان عناصر جهان‌بینی اسطوره‌ای و جهان‌بینی نوین تعارضی در کار نیست. دو عامل عمده موجب شده‌اند که بولتمان به اسطوره‌زدایی روی بیاورد. عامل اول، فلسفهٔ طبیعی است که وی بدان تعلق

به بیماری، مجازات کرد. بنابراین، بولتمان گمان می‌کرد که تنها یک برداشت و تفسیر از سخنان پولس امکان‌پذیر است که با اندیشهٔ نوین در تعارض است. (۳۶)

۴- آخرت‌شناسی: بولتمان در «عیسی مسیح و اسطوره‌شناسی» به تفصیل در این باره سخن گفته است که عهد جدید اساساً آخرت‌شناختی است. مراد او این است که هر برداشتی از عهد جدید که اعتقاد به آخرت، یعنی اعتقاد به پایان جهان و آغاز جهان دیگر را طرد کند، در حقیقت پیام آن را کنار گذاشته است. (۳۷) وجههٔ آخرت‌شناختی عهد جدید به این معنا حمل شده است که «جهان همگانی» (۳۸)، یعنی جهانی که همهٔ نوع بشر در آن زندگی می‌کنند و همچنین «تاریخ همگانی» (۳۹) به زودی، به طرز مصیبت باری به پایان خواهد رسید و جهان دیگری با تاریخ دیگری آغاز خواهد شد.

بولتمان در مقابل می‌گوید قریب به دو هزار سال از انتظار چنین حادثه‌ای که عهد جدید وعده داده، گذشته است و هنوز اتفاق نیفتاده است و ما می‌توانیم با اطمینان خاطر بگوییم که نویسندگان عهد جدید در مورد چنین باوری بر خطا بوده‌اند. ولی اگر این پیام، پیامی برای ما هست، نباید عنصر آخرت‌شناسی آن را حذف کنیم. راه حل بولتمان این است که ما باید تفسیر جدیدی از آن ارائه دهیم. تفسیر جدید او این است که باید تاریخ و جهان را نه تاریخ و جهان همگانی، بلکه «تاریخ شخصی» و «جهان شخصی» بدانیم. جهانی که به پایان خواهد رسید زمان و مکان نیست، بلکه نقش‌ها و حوادثی است که هر شخص با اشاره به آنها خودش را به طرز بدلی می‌فهمد. پایان جهان در انجیل نه جهان همگانی، بلکه تصمیمی است که شخص با آن به فهمی از خود صرف نظر از جهان و گذشته‌اش نایل می‌شود، و هستی خود را به عنوان تصمیم‌گیرنده در می‌یابد. (۴۰) هنوز جای این پرسش باقی است که آیا این تفسیر بولتمان چیزی بیش از یک تردستی است که با واژه‌هایی از قبیل تاریخ، جهان و آخرت‌شناسی صورت می‌گیرد؟ بولتمان صرفاً از طریق شباهت‌های بعیدی که میان



خاطر دارد.

براساس این فلسفه طبیعی اموری مانند معجزه، آخرت و غیره قابل قبول نیستند. چنانکه پیش تر گفتیم این فلسفه پیامد علوم نوین نیست و می توان راه حلهای فلسفی دیگری برای این قبیل از امور ارائه داد که با علوم و جهان بینی نوین همخوان باشند.

عامل دوم، اگزیزستانسیالیسم است. این فلسفه نقش کلیدی را در تفسیر وجودی بولتمان از عهد جدید ایفا می کند. برخورد رادیکال بولتمان با باورهای عهد جدید بر جهان بینی نوین بشر متکی نیست، بلکه بر پایه برداشتی خاص از آزادی و سرنوشت بشر و فهم او از خود و امکاناتش استوار شده است که همه از اگزیزستانسیالیسم ناشی شده اند.

تفسیر وجودی بولتمان شباهت بسیاری با تأویل های عرفانی دارد، با این تفاوت که بولتمان بر خلاف عرفا باورهای قطعی را کنار می نهد و سپس به تفسیر وجودی می پردازد. این گونه تفسیر را تا آنجا می توان پذیرفت که با باورهای قطعی در تعارض نباشد. (۴۲)

راز زدایی از پیام متن هیچگاه با حذف باورهای قطعی صورت نمی گیرد، بلکه راز زدایی باید به گونه ای باشد که صدق این باورها را تضمین کند و گستره آن تا جایی است که با عناصر اصلی متن در تعارض نباشد.

اسلام و اسطوره زدایی

در پایان نکته ای را در مورد اسطوره زدایی و متون

اسلامی مطرح می کنم.

مسأله اسطوره زدایی هیچگاه در عالم اسلام پیش نیامد. این نکته از سر اتفاق نیست، بلکه دلایل و عوامل متفاوتی دارد. اولاً هیچگاه باورهای متون دینی اسلامی با جهان بینی نوین تعارض پیدا نکردند، بلکه بر عکس، همیشه این عقیده در میان مسلمانان رواج داشته که باورهای دینی با یافته های علمی همخوان هستند. ثانیاً، از متون اصلی باورهایی راجع به وقوع آخرت و معجزات پیامبران، چنان استفاده می شود که هیچ جای تردید و چون و چرا را باقی نمی گذارد. از این رو به مفسران مسلمان باورهایی از این قبیل را به معنای حقیقی و لفظی آنها گرفتند و هیچگاه به اسطوره زدایی روی نیاوردند. ثالثاً، وجود فلسفه هایی مانند حکمت متعالیه در میان مسلمانان، بر خلاف فلسفه طبیعی بولتمان، حتی الامکان این باورها را به صورت حقیقی و لفظی نگه داشته است، و لذا این باورها تبیین و توجیه فلسفی نیز داشته اند. این فلسفه ها بهترین راه حل را در این زمینه ارائه داده اند.

امروزه، در مجامع روشنفکری سخنانی درباره اسطوره زدایی متون اسلامی به چشم می خورد. این بحث از بحث هایی است که روشنفکران با ابهام و بدون توجه به خاستگاه اصلی آن و ویژگی های زمینه ای که در آن مطرح شده است، به عمد و چه بسا به خاطر عوامل سیاسی به متون اسلامی کشاندند. در حقیقت، زیربنای این اندیشه و سخن، «شمولگرایی» Universalism است که بر طبق آن می توان هر سخنی را که درباره متنی مقدس از یک دین مطرح می شود به متون مقدس ادیان دیگر نیز سرایت داد. مهم ترین مشکلی که بر سر راه چنین تفکری وجود دارد این است که هر متنی ویژگی های خاص خود را دارد و نمی توان صرفاً از روی اینکه بحثی درباره یک متن مطرح می شود، آن را در مورد متن دیگری نیز مطرح کرد. از این گذشته، خود اصل بحث «اسطوره زدایی» در مسیحیت و در تفسیر عهد جدید با اشکالاتی مواجه است و نمی توان آن را حقیقی قطعی و تنها راه و یا حتی بهترین راه ممکن در تفسیر عهد جدید در نظر گرفت.

tran. by schubert M. Ogden, (Fortress Press, 1984), pp 1

- 2

- 18) Ibid.
- 19) Open
- 20) Closed
- 21) R. Bultmann, «on The problem of demythologizing» in New testament and Mythology and other Basic writings pp. 96 - 97
- 22) Objectifying
- 23) Ibid . pp. 98 - 99
- 24) Ibid.
- 25) P. Ricoeur, preface to Bultmann, pp. 389 - 390
- 26) Ibid.
- 27) Robert C. Roberts , Rudolf Bultmanns theology: a critical interpretation, (U.S.A: Vm.B. Eerdmans publ. Co, 1976), 127 - 128
- 28) Ibid.
- 29) Rudolf Bultmann, Kerygma and Myth: a theological debate rev. tr. R. H. Fuller (New York: Harper and Row, 1991), p.9
- 30) Rudolf Bultmann's theololgy, pp. 129 - 131
- 31) Ibid., pp. 131 - 132
- 32) Ibid., pp. 133 - 138
- 33) Ibid., pp. 140 - 142
- 34) Ibid., pp. 143 - 144
- 35) Ibid., pp. 151 - 152
- 36) Ibid.,
- 37) Ibid., pp. 152 _ 153
- 38) Public world
- 39) Public history
- 40) Ibid.
- 41) Ibid.
- 42) Ibid., pp. 154 - 155

(۱) به عنوان نمونه، مرحوم طبرسی در مقدمه تفسیر مجمع البیان گفته است: «و قد خاض العلماء قديماً و حديثاً في علم تفسير القرآن و اجتهدوا في ابراز مكنونه و اظهار مصونه والقوا فيه كتباً... الآن اصحابنا رضی الله عنهم لم يدونوا في ذلك غير مختصرات ... ولم يعنوا ببسط المعاني و كشف الاسرار الا ما جمعه الشيخ الاجل السعيد ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسي قدس الله روحه من كتاب التبيان» (الطبرسی، الشيخ ابوعلی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۰، دارمکتبه الحیاة للطباعة والنشر، بیروت)

- 2) Paul Ricoeur
- 3) lexical semantics
- 4) Structural semantics
- 5) P. Ricoeur, «The problem of double meaning» in P. Ricoeur, The conflict of interpretations, ed. by james M. Edie, (Northwestern University press, 1974), pp 62 - 78
- 6) Theological hermeneutic
- 7) P. Ricoeur, «Preface to Bultmann», in The conflict of interpretations, PP.381 - 384
- 8) Ibid.
- 9) Ibid.
- 10) Ibid.
- 11) Ibid., P. 386
- 12) Ibid., P. 388
- 13) P. Ricoeur, «The hermeneutical Function of distanciation», in ed. trans. by John B. Thompson, Hermeneutics and the human sciences, (Cambridg university press, 199), pp 131 - 144
- 14) Cosmological system
- 15) Mythological world - view
- 16) modern scientific world - view
- 17) Rudolf Bultmann, «New testament and Mythologg» in New testament and Mythology and other Basic writings,

